

که حضرت تعالی را از این اقدامات غیورانه که خیر و سعادت و عزت و افتخار ملت منحصر به نتیجه آن است. بازدارم - نه والله - مقصودم این است که طرفداری تملق آمیزی از دولتیان نکنم - نه بالله - بلکه میخواهم. این اقدامات از راه صحیح باشد که منتج نتیجه صحیح بشود در این صورت اگر اجازه بدهید راهش را هم عرض میکنم بشرط اینکه از روی دقت و انصاف در آن غور بفرمائید. آیا این مسئله یقین و مسلم شد که برای تغییر اوضاع عالی و اختیار طرز و ترتیبات جدیده آدم عالم لازم داریم (یعنی عالم معلوم عصر جدید). والله آدم عالم لازم داریم. بالله عالم لازم داریم. بقرآن عالم لازم داریم. به پیغمبر عالم لازم داریم. بمرتضی علی عالم لازم داریم. باسلام بکعبه بدین بمنهجه عالم لازم داریم. عالم لازم داریم عالم لازم داریم ۱۱۱۱ پس معلوم شد و تصدیق میفرمائید که منتها وسیله ترقیات و مساوات و عدالت و سعادت و سیادت و سرفرازی بوجود علم و عالمان بمقتضیات عصر است در این صورت ملت ایرانی در روز حساب در پیشگاه عدالت کامله مطلقه با حضور جد بزرگوارت دامن حضرتت را خواهند گرفت و عرض خواهند کرد الهی خیر و سعادت مادر دست یادشاه نبود در دست اتابکها و صدور نبود در دست وزراء نبود فقط در دست این آقایان که میتوانند و تکرارند و ما را در ذلت و بدبختی و اسارت در دست ملل اجنبیه باقی گذاردند حضرت تعالی هم البته جواب عرض خواهید کرد بارانها هم را میدانید که من و رفقای من همه قسم اقدامات کردیم حضرت عبدالعظیم رفتیم؟ کافذهای سخت نوشتیم جوابهای سخت شنیدیم؟ چه شبها که با تزلزل بروز آوردیم؟ چه روزها که در تحمل ناملایمات شب کردیم ولی پیشرفت نکرد تقصیر ما چیست؟ ملت جواب خواهند گفت تمام این اقدامات شما ناصواب بود و شالوده و بنیادتان بر آب بجهد اینک از راهش بر نیامدید؟ راهش این بود که اول ما را عالم بمقتضیات عصر و زمان بکنید و از جهل و عنی خلاصی بخشید که بالطبع بانور علم لوازم شرف و نیکبختی خود را فراهم کنیم و بعد با شرحی که ذیلاً بعرض خواهد رسید استدلال میکنند و به ثبوت میرسانند که وسیله تعمیم علوم فقط در دست آقایان علماء بود لا غیر؟ آنوقت یقین دارم حضرت مستطاب عالی جوابی نخواهید داشت این يك فقره را تشبیهاً عرض کنم بعد باصل مطلب بپردازم. امروز حالت آقایان علماء یعنی آنهاست که با حضرت تعالی هم عقیده هستند و درد دین و وطن و ملت دارند و دلشان میخواهد این ملت را باوج سعادت برسانند یقین منل حالت کسی است که در انبارهای متعدده قسم حبوبات و از زاق و گوشت و روغن ذخیره انباشته داشته باشد و خود با يك جمعیت کنیری از عیال و اطفال از گرسنگی نزدیک بهلاکت و این درو آندر برای يك گرده نان تکدی نمایند یا مثل کسیکه تمام لوازم طعامی را در دیگ ریخته و حاضر کرده زیر دیک را هم هیزم پیچیده در یک دست دسته گونی و در دست دیگر چراغی گرفته بدرخانه های همسایه برای يك گل آتش میدود که زیر دیک را روشن نماید و ملتفت نیست که آتشی هم در دست خود دارد گون راروی شعله چراغ بگیرد مشتعل میشود.

اعطای حکم بمنال بس است این مطلب را عرض کنم و عریضه را بدعای وجود مبارک ختم نمایم هیچیک از دول متمدنه بمنتها درجه عزت و سعادت نرسیدند مگر وقتیکه دولت و ملت با هم متحد شده دلشانرا بروی هم گذارده بانفاق رفع نواقص خود را نموده اسباب ترقیات ملی را فراهم کردند و این

اتفاق و اتحاد برای هیچ دولت و ملتی دست نداده مگر وقتی که افراد واجزای آن ملت بنور علم و تربیت منور شده پرورش یافتند هیچ پادشاه و امپراطوری بطیب خاطر اقتدار خود را محدود و ملت را شریک سلطنت و طرف مشورت قرار نداد مگر اعلیحضرت میکادو (موتسوی تو) امپراطور ژاپون و چون طلوع کوکب اقبال ژاپون از صجایب واقعات روزگار است و امروز برای سرمشق ملل غافل خواب آلوده هیچ نمونه بهتر از ژاپون نیست اگر اجازه بدهید مختصری از شرح احوال آن ملت نجیب و آن امپراطور بزرگوار بمرض برسانم.

اگر بتواریخ رجوع شود هیچ ملتی وحشی تر از ژاپون دیده نمیشود ترتیب حکومت این مملکت تا سنه ۱۸۶۸ میلادی که سی و هشت سال قبل از این باشد این بود که یک نفر امپراطور داشته ملقب بمیکادو که دوهزار و چهارصد سال است همین خانواده در ژاپون سلطنت دارند ولی فقط اسم سلطنت بمیکادو بود ولی رسم آن با (تایکونها) بوده است تایکون کسی بود که برحسب ظاهر از طرف میکادو منصوب و نامیده میشد ولی عادت بر این جاری شده بود که اقتدار میکادو فقط همین قدر بود که فرمان تایکون را امضاء کند و یک ذره در امورات سلطنت باو مداخله نمیدادند و چون رئیس روحانی و مذهبی هم خود میکادو بود او را همیشه در پرده غیب الغیوب مخفی میداشتند تمام اختیارات با تایکونها بود و تایکونها در یک شهر دیگر اقامت داشته و معمولاً آنها را پادشاه ظاهر و میکادو را پادشاه باطن مینامیدند کلیه مملکت ژاپون بهجده ایالت تقسیم شده و سلطنت هر ایالتی با یکی از شاهزاده‌های بزرگ بود که آنها هم همیشه میان خود جنگ و نزاع داشته و ابداً گوش باو امر میکادو نمیکردند اگر حسابی میبردند باز از تایکون بود تا سنه ۱۸۶۸ که میکادو پدر میکادوی حالیه وفات کرد و این میکادو در سن هفده سالگی بجای پدر میکادو شد مقارن همان حال تایکون عصر هم ترک حیات گفت و نفر از بزرگترین شاهزاده‌های حکام ایالات بشهر پایتخت تاخت آورده داخل عمارت سلطنتی شده میکادوی جوان را در تحت حراست خود محبوس نگاهداشته خود آنها با اسم او سلطنت شروع کردند و از قبل میکادو احکام صادر میکردند و از عمارت سلطنتی بیرون میفرستادند و چون مقام تایکونیت رفته رفته موروثی شده بود بعد از فوت تایکون سابق پسر جوان بلکه طفل او را تایکون کرده بودند آن دونفر شاهزاده که به اسم میکادو سلطنت میکردند اول کاری که از پیش بردند مقام تایکونی را برانداخته سلطنت ظاهره و باطنه خود را منحصر بشخص میکادو قرار دادند قریب دو سال بهمین منوال گذشت تا اینکه میکادوی جوان با قوت عقلانی آمد و شاهزاده‌ها را از میان برداشته مستقلاً زمام سلطنت را بدست گرفته مشغول حکمرانی گردید در سال سوم سلطنت خود مسافرتی بقطعه اروپا کرد شیفته وضع و ترتیبات و تربیت آنها شد بدقت و غور رسی این نکته را درک کرد که تمام آن ترقیات بواسطه اتحاد ملت و دولت وعدم استبداد است مصمم شد که در مملکت خود همان رسم را جاری دارد ولی بخوبی ملتفت شد که بیک ملت وحشی بی علم و تربیتی نمیتوان آزادی داد و از یک مشت مردمان جاهل بهیچوجه امیدواری نمیتوان حاصل کرد پس در کمال عجله تربیت را پیش نهاد همت ساخته هزاران معلم ماهر از هر علم و صنعت از ممالک مختلفه فرنگ بژاپون خواست و گروهها شاگردان ژاپون

چندارس فرنك فرستاد سرعت برق مشغول تربیت ملت گردید ناپدید از هجده پایست سال که سه چهار طبقه شاگردهای عالم فارغ التحصیل شدند و افکار و خیالات وحشیانه بکلی در مملکت ژاپون تغییر کرد در سنه ۱۸۸۹ که هفده سال قبل باشد دیدملت قدری عالم شده است که میتواند از عهده امورات خود برآید فوراً اعلان وحکم مشروطیت و آزادی داد مجالس پارلمان منعقد شد و ملت شروع بکار کرد این است که در ظرف شانزده هفده سال خود را بجائی رسانیده اند که دولت روس را بدان روز نشاند که ملاحظه فرمودید .

اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی پدر تاجدار ما مظفرالدین شاه خلدالله ملکه در احساسات قلبیه و افکار تمدن براتب بالاتر از میکادو است ولی با اینکه از اول جلوس بنیخت سلطنت کمال جدوجهد در تأسیس مدارس و نشر معارف و تعمیم علوم بعمل آورده کاری از پیش نبرده اند چند مدرسه ناقص در این یازده سال ایجاد شده که جز اسم بی رسم چیزی نیست و جهت اینکه نتوانستند مثل میکادو کار را از پیش ببرند بعقیده بنده این است که چون میکادوریاست روحانی و مذهبی هم دارد و ملت ژاپون او را از اولوالامر میدانند نفاذ فرمانش بیشتر و موانعش در اجرای افکار مقدسه خیلی کمتر بود پس تأسیس مدارس ملی در ایران تکلیف آقایان و علمای روحانی و رؤسای مذهب است و از حسن اتفاق و باطن شریعت مطهره اسلامیة اساس مدارس ملی و اسباب نشر علوم آنطوریکه در ایران فراهم است در هیچ جای دنیا نبوده است سایر ملل وقتی که از خواب غفلت بیدار شده بخیال تربیت و تعلیم ملت افتادند چه زحمتهای کشیدند و چه جانها کردند تا یک مدرسه ایجاد کردند ولی در ایران امروز هزاران مدرسه ملی حاضر و موجود که همه صاحب موقوفات معین و ترتیبات صحیحه است فقط در طهران قریب یکصد وسی و پنج مدرسه ملی بزرگ و کوچک داریم و در سایر بلاد ایران حتی قصبات مدارس ملیه موجود است که روی هم باید سه هزار مدرسه در تمام ایران داشته باشیم منتها از سوء اداره آنها تمام این وسایل نازنین ضایع و عاطل مانده بقدر دیناری برای ملت فایده ندارد فلان گاوچران طالقانی یا زارع مازندرانی در سن بست سالگی داخل مدرسه میشود حجره را معطل میکند حاصل موقوفه را مصرف میرساند در هفتاد سالگی نعشش را از مدرسه بیرون میبرند در صورتیکه هنوز در تر کیب میم الکلمه (۱) مبهوت و مات است و با روزاول

(۱) صاحب انموزج شبی دیروقت بمدرسه وارد شد در حجره ای روشنائی مشاهده کرد رفت داخل شد طلبه قوی الهیکل طویل اللحیه دید که بروی کتابی افناده فرق مطالعه است بمجز و فروتنی گفت غریبم جائی ندارم اجازه بدهید امشب در این حجره ببتونه نمایم صاحب حجره بر آشفت که ای مرد احق مرا از مطالعه بازداشتی و حواسم را مختل ساختی بیاد آن گوشه بترگک و سرا آسوده بگذار صاحب انموزج در گوشه نشست مدتی ملتفت آن طلبه بود که چشم را از نقطه معینی از کتاب بر نمیدارد با خود خیال کرد که آیا این چه کتابست و در چه مطلب فامض این شخص تفکر مینماید با کمال احتیاط گردن کشید دید کتاب انموزج است و همان صفحه اول است که اینقدر باعث دقت طلبه شده است گفت جناب آخوند این چه کتاب است و در چه مسئله از برای شما اشکال پیش آمده است من هم از اهل علم بفرمائید شاید چیزی بدانم و بعرض برسانم آخوند با کمال تغیر گفت کتاب انموزج است مصنف میگوید الکلمه مفرد در ترکیب آن معطلم الف الف استفهام لام حرف جر کاف کاف تشبیه لام باز حرف جر این میم و ت چه است صاحب انموزج گفت مرده شورتر کبیت پیرد آن میم میم مرک و تاء تاء تابوت است یا شوکیه مرک کن الکلمه خودش يك لفظ است و ترکیب هم ندارد .

فرقی نکرده است و در حقیقت این مدارس ملی ما را بصورت ثقل خانه در آورده اند در این مدتی کدام مجتهد مجاز از مدارس ایران خارج شده است بنده عرض تمیکنم ترتیب مدارس را بکلی برهم بریزید



که مخالف شریعت و منافعی با نیت واقف باشد بنده با حرمت منوانم قسم بخورم که بر بیات حالیه مدارس ملت ما هیچکدام با نیت اصلی واقف موافق نیست پس باندک اهتمام و همت آقایان علماء ممکن است تمام این مدارس مصداق صحیح پیدا کنند و مدرسه ملی بشود که کار و اسرا و مهمانخانه و آن کاری

که درید قدرت آقایان است این است که همه ما هم متفق شده پر گرام یا مهرست مرتبی برای تحصیل و درسهای مدارس بسویسد و مدت و دوره تحصیل را هم تعیین کند همین دو فقره را معطم کرده لوازمش را فراهم سائید . . . . و در آن مهرست برای هر مدرسه يك دوره از علوم عصر حدید را مخوری قرار دهند دو ارده سال بیگذرد که دو طبقه شاگردهای فارغ التحصل از این مدارس بیرون خواهد آمد آنوقت مملکت ایران بقدر کفایت آدم عالم خواهد داشت که بتواند این حرفهائی که امروز میرسد و ابتدا ثمر و فایده ندارد از روی علم و بصیرت بموقع اجراء بگذارند .

مجدای متعال حون اردلم جاری میشود و تیکه فکر مسکم این همه استعداد حاضر و وسایل موجود این طور عاطل مانده و ضایع میشود اگر چه این ترتیب برای مدارس ملیه بسیار کار سهل آسانی است (یعنی در صورت میل و اتفاق علماء) ولی بقدری مهم و مررک است که مؤسسیں آن واسم برر گوارشان را با هر ارسال و صلوة ذکر کنند .

گوهر یگانه این خیال مقدس را من سده بحصور مبارک تقدیم کردم و بعقیده خودم در عالم اسابیت و اسلامیت دارای اجر حمل خواهم بود حالا الله شرح وسط و موشکافها و ترتیب معصل این کار مررک سته بمداکرات و محالس عدیده است چون این سده اساب زلایین و محرر و مررا ندارم و صعب باصره ام سر مانع از تحریر زمانه است استنها مسکم سواد این عریضه سده را از لحاظ اقدس ابور سایر آقایان برر گوارهم که ما حصر مالی در این افکار عالیه متفق هسند برساند - ریاده سلامتی و عرت و اعمال و خود مبارک حصر تعالی و همه آقایان عطاء را طالبم .

صاحب این خیال مقدس را که الحق بکرم محمی میتوان تعمیر کرد اگر دوست داشتید که بشناسید (یعنی اگر این خیال مطبوع طبع مبارک شد) بعد از آنکه آقایان همه در اجرای آن متفق شدند سراغش را در مدرسه عبدالله خان از حباب مستطاب علام فهام آقای شریعتمدار سلمه الله مالی بگریید او حاضر است که يك کتابچه برای ترتیبات این کار بحصور مبارک تقدیم نماید که اجرای آن در کمال سهولت از قوه بعمل آید ( سده دولجواه وطن برست ملت دوست . . . کم نامست )

عین الدوله را از این حال چند حیر در خاطر بود اول آنکه آقای طباطبائی را واقعا از این خیال معصرف دارد ثانی آنکه از انصراف آقای طباطبائی سایر آقایان را عموماً و آقای بهنهایی را خصوصاً همراه و یا معدوم نماید الی آنکه از اشعار دهن و توجه آقایان مدارس و اوفاف اوفات آنان را معصروف این شعل دارد .

بازی عجب است از ناصر الملک که ما ایکه در لاجه خود میویسد مدارس ملی چس و چمانست در مدت ریاست و بایب السلطه کی خود نمیتواند يك مدرسه سه سالار را که بمعنده شخص اوست و تکلیف شرعی و عرفی و سلطنتی او بمعظم آن است معطم و مرتب دارد و لا اقل در مدرسه باین مررگی که بر دیک مجلس و پارلمانست و هر روز در معطر و سرای داخله و خارجه است در مرطله صحیح و طالب علم و معصل واقعی بر قرار دارد ما این عدم استطاعت چه گوئیم میتوان چشم اصلاح از سایرین داشت لعل الله یحدث بعد ذلك امرآ .

در این ایام اعتد حضرت اقدس شاهنشاه مظفرالدین شاه در یلاق گرفتار مرض و احوشی است از این مهابو و هنجار مردم اطلاعی ندارد عن الدوله هم بحال اصراف آفایان علماء از این مقصود مقدس و تقاضای اجرای دستخط و هم در حیات اظهار قدرت و محدود بودن اعوان و انصار آفایان و هواخواهان



سید محمد امام

صدر العلماء

مرزا علی اصغر خان امین السلطان اناک ساکی است که عن الدوله را کمند آفای مهابو را مقصودی  
حر آوردن امین السلطان است و حرج آن اجتماعات از وی امین السلطان است آن جهت در مقام

اذیت و آزار بعضی برآمده و هم برای جلب قلوب شاهزادگان و ابنا سلطنت بعض از دوستان خود گفت امین السلطان در تعیین و ایمنی خیانت کرد من باید پادشاه را وادارم که محمد علی میرزا را عزل و شعاع السلطنه یا سالارالدوله و یا ناصرالدین میرزا را بولایت عهد برقرار نماید این مسئله هم موجب جلب قلوب شاهزادگان شد و هم باعث خیال آقایان چه بعضی مایل بشعاع السلطنه و بعضی طالب سالارالدوله بودند ولی القاء این خیال باعث طمع شاهزادگان گردید و هر یک بطرف عین الدوله مایل شدند و از همراهی آقایان منصرف اما احداث اتفاق بین آقایانرا موجب نگردید چه عقلاء بخوبی آقایانرا ناظر بودند ترقی آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و آقای صدرالعلماء باندازه مشهور و بعدی رسید که انصراف شاهزادگان مضر بآنها نبود هر چه عین الدوله سخت گیری میکرد بر اعتبار آقایان افزوده میگردد بسلاوه آقای بهبهانی بنای خراجی را گذارد ائمه مساجد و نیمچه ملاها را در اطراف خود نگاهداری میفرمود از طلاب بخوبی ترویج مینمود کابینه و اداره تحریر در خانه خود برقرار نمود و نوشتجات و مکاتیب وارده را نمره میگذاشتند که باعث تعطیل جواب و اغتشاش نوشتجات نگردد آقای صدرالعلماء هم جلب قلوب طلاب را بههربانی و مساوات و مواسات دانسته این طریق عقلانی را مسلوك داشته بعدی رسید که میتوانست مجمع طلاب و ملاذ فضلاء را خانه صدر دانست بخصوص حسن سلوك جناب آقا میرزا محسن برادر ایشان و بودن آقا شیخ محمد ربیع شریف العلماء همدانی در اداره ایشان که این شریف العلماء از اشخاص عالم و عاقل و بصیر بنکات است صدرالعلماء را قسمی براه ترقی انداخته است که اگر طبیعت مانع تراشی نکند و اراده خداوندی باشد يك زمان خیلی نزدیکی خواهد آمد که صدرالعلماء شخص اول ایران و اسلام خواهد گردید.

اما آقای طباطبائی برخلاف هر دو رفتار خود را قرار داده نه جلب خواص را طالب و نه میل عوام را مایل فقط سعی و کوشش خود را در تأسیس مجلس عدالتخانه می بندد.

آقایان بهبهانی و صدر رسیدن بمقصود را بریاست و نفوذ کلمه خود میدانند و در رسیدن بآن مقام کوشش مینمایند آقای طباطبائی رسیدن بمقصود را در هیچان عموم و نفوذ شخصی را مضر و مانع میدانند فلذا مردمرا از خود تنفر میدهد یا اشتغال بگلدان و گل و باغ و باغچه آنچه را که موجب ترقی و ریاست است از خود دور میکند کار بجائی رسید که اجزاء انجمن مخفی دوم دره مقام بر آمدند که به آقای طباطبائی برسانند که این طور سلوك و رفتار منافی با رسیدن بمقصود است فلذا با تمهید مقدمات يك روز ظهر بعنوان دعوت بنهار آقای طباطبائی را در خانه بهاء دفتر حاضر کردند يك دفعه آقا ملتفت شد که تنها در میان جمعی گرفتار است و مابین شرح این واقعه را در کتاب سوم تاریخ بیداری درج کرده ایم که عمایقرب خواهد آمد ولی در این مقام اشاره اجمالیه بتأسیس و مؤسس انجمن مخفی دوم مینماییم و تتمه آنرا در کتاب سوم مینویسیم.

مؤسس انجمن مخفی دوم جناب آقا میرزا محمد صادق طباطبائی است که شرح حالش را در مقدمه تاریخ ذکر نمودیم بواسطه بودن بعض از اعضاء انجمن اولیه در این انجمن میتوان گفت این انجمن

شعبه از آن انجمن است ولی چون مؤسس قصدش استقلال بود و در مسلك هم اخیراً مخالف شدند فلذا نگارنده مینویسد انجمن مخفی دوم .

بجلا این انجمن بعد از مراجعت آقایان از حضرت عبدالعظیم (ع) بطریق خفا منعقد گردید و در هفته يك یا دو جلسه شبها بطور سیار تشکیل می یافت و اعضاء آن از این قرار است :

آقا میرزا محمد صادق طباطبائی پسر آقای طباطبائی - آقا میرزا مهدی پسر حاج شیخ فضل الله  
 آقا میرزا محمود اصفهانی - اسدالله خان ابوالفتح زاده - سیف الله خان ابوالفتح زاده قزاق برادر  
 اسدالله خان - حاج جلال الممالک - لواء الدوله - معین حضور - بهاء دفتر - آقا سید قریش - آقا  
 شیخ محمد مازندرانی - میرزا ابراهیمخان منشی زاده - ناظم الاسلام نگارنده تاریخ پیداری - شوکت  
 الوزاره - میرزا کاظم خان مستعان السلطان - آقا میرزا علی محمد زرگر .

کارهای این انجمن با بعضی دیگر از اعضاء را که بعد از این وارد بانجمن شدند و علت تعطیل آنرا در کتاب سوم نوشته ام که انشاء الله خواهد آمد .

در این ایام اشخاصی که امور معاشیه آنها از ظلم و استبداد میگذرد مایل بعدل و مشروطه شده و با آقایان همراه شدند از جمله بعضی از اشخاصی که در انجمن مذکور وارد شده اند جدا کار میکنند در حالتی که سابقاً ظالم و مستبد بوده و شاید این ورود و این الحاق موجب پیشرفت مقصود آقایانهم شود ولیکن عقلاء میدانند که عدل و سلطنت ملی باید بر حسب تقاضا و هیجان فقراء و مظلومین و عامه باشد مشروطیت یا جمهوریت و یا بنای عدالتخانه اگر از راه و طریق خاصه شد بنایش محکم و پایدار نخواهد بود چه همین ظالم و همین رئیس و همین مستبد و دزد که امروز معدلت خواه شده است فردا که دید مخالف میل شخصی او رفتار میشود بر ضد سلوک میکند و حالت ارتجاع را حاصل مینماید دیگر آنکه همین اشخاص فردا بر مردم مسلط میشوند امروز يك عين الدوله داریم فردا هزار عين الدوله پیدا میشود شاید همین آقا که امروز رأیت عدالت را دست گرفته است فردا رأیت استبداد را بدست بگیرد پس نبایست خورسند شد از اینکه بعضی با آقایان همراه شده اند بلسی همراهی این اشخاص متنفذ با آقایان قوتی میدهد ولی مقصود بوجه اتم و اکمل حاصل نمیشود جز به بیداری عامه و عالم شدن عموم این است که فیلسوف در انجمن مخفی اول گفت دعوت رئیس و ایلخانانی ایل قشقایی مثلاً مضر بمقصود است چه این شخص امورش از استبداد و ظلم گذشته و خواهد گذشت ولی فایده که دارد بتوسط او میتوان فقراء ایل را بیدار کرد که بدانند ظلم و ستم بد است خواه در دست شاه جاری شود خواه در دست ایلخانانی رئیس ظالم را باید برداشت خواه عين الدوله باشد یا قوام الملک مسندی که برخلاف اسلام گسترده شده است باید بهم پیچید خواه مسند صدارت باشد و خواه مسند وزیر تجارت خواه مسند فلان ملا باشد خواه مسند فلان درویش حاصل آنکه باید ظلم را برداشت و عدل را بجایش گذارد

جهل را باید دور انداخت و علم را باید ترویج کرد و الا این ره که تو میروی بتر کستانست .

این ایام اعضاء انجمن مخفی چنین صلاح دیدند که از طرف رئیس ملت آقای طباطبائی تلگرافی



پادشاه مملکت ژاپون مخبره شود فلذا صورت تلگرافی از طرف آقای طباطبائی صادر شد که سواد آن از این قرار است :

### سواد تلگراف آقای طباطبائی به اعلیحضرت پادشاه ژاپون

حضور میمنت ظهور اعلیحضرت امپراطور معظم دولت بهیه ژاپون

اگرچه بااخلاق مرضیه آن اعلیحضرت و تمدن فوق العاده دولت بهیه ژاپون باین اظهار احتیاج نبود ولی مقام اخوت با برادران مسلمین ساکنین آن مملکت مقتضی این توصیه شده است دعا مینمایم که توجه ملوکانه نسبت بآن برادران دینی طوری باشد که آسوده و محترم بتوانند از عهده تکالیف دینی و دنیوی بر آیند . ( رئیس ملت اسلام در ایران محمدالحسینی الطباطبائی )

اگرچه فواید این تلگراف و نتایج مترتبه بر آن بر احدی مخفی و مستور نیست ولیکن مقصود و منظور امضاء انجمن از صدور این تلگراف تشویق و تهییج آقای بهبهانی بود که عین خط آقای طباطبائی و امضاء ایشانرا بردند نزد آقای بهبهانی و مذکور داشتند یکی از فواید همراهی با ملت این است که امروز آقای طباطبائی طرف باسلاطین و امپراطوران سترک شده است شما هم اگر بر این عزم و خیال باقی هستید که بکلی مرادوات مخفیانه اجزاء خودتانرا با عین الدوله مانع شوید و جداً در مقام تأسیس عدالتخانه بر آئید و اگر ملت بمقاصد خود نایل آید که اختیار تاج و تخت ایران باحضرت آقا خواهد بود بالاخره آقای بهبهانی در مقام تجدید و استحکام پایه عهد قول صریح و عهد مؤکد داده امضاء انجمن هم قول دادند که بعد از این این گونه تلگرافاترا با امضاء ایشان هم برسانند . . . . .

عین الدوله دید که بهیچوجه نمیتواند آقایانرا بهم اندازد و اگر بخواهد از راه پول و طرز و طور امین السلطان جلوگیری نماید آن قوه و قدرت و آن بلند همتی را ندارد فلذا همان شیوه استبدادیه خویش را بیش گرفته جمعی را صورت داد که مأخوذ و نقی نمایند که از آن جمله بود عدّه از واعظین و ناطقین بزرگ مانند سید جمال الدین اصفهانی و حاج شیخ محمد واعظ و حاج شیخ مهدی واعظ و غیرهم را که در کتاب سوم تاریخ بیداری خواهد آمد و دیگر عدّه از بستگان امین السلطان که با آقایان مرادده دارند که از آن جمله است معین حضور که در خانه آقای طباطبائی علی الظاهر متحصن است و چون کارهای عمده و مهم از معین حضور صادر شد فلذا اشاره اجمالیه بتحصن معین حضور در این مقام مینمایم که بعد از این خواننده تاریخ معین حضور را بشناسد و هم وضع زمان استبداد بخوبی ظاهر شود میرزا حسینخان معین حضور پسر میرزا ابوالقاسم خانست که از خویشان و بستگان و اجزاء امین السلطان بود و در بخانه امین السلطان صدراعظم سابق مقامی عالی داشت و طرف وثوق و اعتماد و جمله الملك امین السلطان بود پس از عزل امین السلطان و رفتن او بفرنگ معین حضور بعضی ازدهات خالصه خوار و ورامین را اجاره نمود و یک مزرعه ملکی هم که متجاوز از صد هزار تومان قیمت او بود در نزدیکی

ایوان کیف و در راه طهران و خراسان داشت شمس الملک پسر عین الدوله طالب و مایل آن ملک گردید و سایل و وسایط برانگیخت که آن ملک را در شصت هزار تومان بخرد معین حضور راضی نشده ابا و امتناع نمود شمس الملک اگرچه پسر عین الدوله و در نزد مظفرالدین شاه بی نهایت مقبول و مقرب بود ولی بملاحظه حفظ مقامات مسند پدر هنوز دست اندازی باموال و نفوس و ناموس رهیت نکرده است و علی الظاهر نمیخواهد او را ظالم و متعدی بدانند و چون ریاست خالصه و رامین و ایلات آن سامان ضمیمه شغلهاش بود در خفاء محرك ایلی گردید که زراعت آن خالصه را که باجاره معین حضور بود غارت کرده و آتش زدند و در ملک معین حضور هم خیلی خرابی وارد آوردند و مدعی هم برایش پیدا کردند از اینطرف هم مطالبه مال الاجاره و جنس خالصه را نمود معین حضور چون حال را بدین منوال دید در اواسط ماه مبارک ۱۳۲۳ بخانه آقای طباطبائی آمد و بآنحضرت پناهنده گردیده تقریباً هشت ماه در آنجا متحصن بود در زمانیکه آقایان بزایه مقدسه حضرت عبدالعظیم (م) مهاجرت نمودند معین حضور در خانه‌ها محفی بود در این اثناء نگارنده او را بانجمن محفی دعوت نمود در روزیکه آقایان از زایه مقدسه بطهران مراجعت نمودند معین حضور در استقبال و ورود آقایان و در جشن و چراغانی بسیار خدمت کرد باین جهت امیرخان سردار (امیر اعظم) متقبل شد که در نزد عین الدوله شفاعت کرده و معین حضور را آسوده کند ولی این ایام امیرخان سردار برای خلاف عهد عمویش و اینکه با آقایان قول داده بود که دستخط اعلیحضرت را اجراء و مقاصد آقایانرا بر آورده نماید از عمویش رنجش حاصل نمود و از طهران بیهانه شکار خارج شد بلکه عین الدوله خدمات امیرخان سردار را فراموش و او را با آقایان و ملت همدست و هم مسلک دانسته عازم گردید که گوشمالی‌ها بپسر برادر خوبش بدهد باری معین حضور از هر جهت بیچاره گردید این ایام بیغام داد بشمس الملک که برای فروش ملک راضی شده و ملک را تقدیم حضرت والا میدارم شمس الملک جواب داد که ملک بیش از سی هزار تومان ارزش ندارد مرا هم بآن ملک بی میل کرده اند فلذا بیچاره معین حضور ملک را علی الظاهر بجای سیف الدوله عموی شمس الملک که این ایام ریاست تجار و وزارت تجارت با اوست فروخت در شصت هزار تومان که نصف پول را باو بدهند و نصف دیگر را بابت باقی او محسوب دارند اگرچه این ملک از دست معین حضور خارج شد ولی بعضی از مقاصد آقایان از این پول پیشرفت کرد (انتهی).

نگارنده را عزم جزم بود که در آخر هر کتابی از کتب بیداری حالات رجالی را که اسامی آنها در تاریخ برده شده است درج نمایم لیکن بملاحظه انقلابات اخیر و تغییر حالات رجال و اینکه بسیاری از خادمین خائن و عده از خائنین خادم شده‌اند از این عزم منصرف شده عجله حالات رجالیه را میگذارم بوقتی دیگر و جلدی غیر از این جلد فلذا حالات چند نفر از بزرگان و مؤسسين مشروطیت را که مسلم عندالکل و خالی از شایبه ریب و ریاء است و هم حالات آنها محتوی بروقایع تاریخی است در این مقام درج میدارد و امیدوار است که خدایم توفیق دهد که در ضمن مجلدات دیگر حالات رجالیه را درج و منتشر دارم.

## حالات آقای سید مهدی طباطبائی

### که یکی از مؤسسين بزرگ مشروطيت است

عالم عامل فاضل کامل سید کافی آقای سید محمد مهدی طباطبائی ابن مرحوم حجة الاسلام آقا میرزا جعفر طاب ثراه پسر اکبر ارشد اعلم مرحوم حجة الاسلام آقا سید صادق طباطبائی اهلی الله مقامه در سنه ۱۲۷۵ در طهران متولد شد پس از سه سال در خدمت والدش بنجف اشرف مشرف شد پس از تشرف ناصرالدین شاه بعتبات بر حسب خواهش پادشاه ایران واسر مرحوم آقا سید صادق و تصدیق اصابت بر فراغت از تحصیل مرحوم آقا میرزا جعفر بطهران مراجعت کردند و مرجع انام شدند در سال ۱۲۸۹ آقا میرزا جعفر مرحوم شد و آقا سید مهدی در حجر جد بزرگوارش تربیت یافته در ماه محرم ۱۳۰۴ برای تکمیل مراتب علمیه و عملیه بسامره مشرف شده در آن محل قدس در حوزة درس آية الله میرزای شیرازی و خدمت عم خود آقای طباطبائی اقتباس علوم میفرمود تا اینکه مرحوم حاج میرزا محمد حسن شیرازی در ۲۴ شهر شعبان ۱۳۱۲ بنهار باقی رحلت فرمود بعد از آن مرحوم دو سال در خدمت جناب آقا میرزا محمد تقی شیرازی مستفید میگرددید در غره شهر رجب ۱۳۱۴ بطهران مراجعت نموده از کثرت احتیاط و زهد مشغول امری نگردید جز آنکه بر حسب اصرار مردم گاه گاهی مسجد چاله حصار را امامت میفرمود و در مهاجرت اولیة آقایان بزایوة مقدسه و در مهاجرت ثانویه بقم با آقای طباطبائی همراه و در تمام وقایع داخل و قبول همه گونه زحمات و صدمات را نمود زمان و اتمه بامباردمان مجلس در باغ شاه در عداد آقایان گرفتار بود تا اینکه آقای طباطبائی از طهران بارض اقدس و مشهد مقدس مشرف شده جناب آقا سید محمد مهدی هم با آن جناب روانه مشهد گردید مدت زمانی در آن مکان مقدس بسر برده تا اینکه در ماه شوال ۱۳۲۶ بطهران مراجعت فرمود و در ماه ذی القعدة همان سال بسفارتخانه عثمانی بجهت مطالبه حق مشروع ملت متحصن گردید مدت پنج ماه در شدت سرمای زمستان با سایر علماء اعلام در سفارتخانه عثمانی هر ساعتی منتظر قتل خود بودند و بانواع صدمات روحانی گرفتار بودند تا آثار فرج ظاهر و دستخط مشروطه صادر و حقوق منصوبه ملت را مسترد فرمودند تا آنکه در غره شهر ذی القعدة ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی مفتوح گردید و در جشن مبارك مجلس حاضر بودند جنابش در همه مجالس حاضر و ناظر بود تا اینکه امر منقلب خواص خانه نشین جوانان غیر مجرب روی کار آمدند و آنچه که مقصود از مشروطه بود حاصل نشد بلکه بر عکس نتیجه داد و کلاه در عوض خدمت بمو کابن خود مشغول نزاع مسلکی و جنگ انقلاب و اعتدال وهم خود را مصروف گرفتن ماهیانه و دخل خود کردند وزراء در خیال جمع مال و اندوخته علماء طهران بهمان برقراری مستعری قانع گردیدند گویا نتیجه قتل نفوس و خسارت ملت همین بود که کردند عموم رعیت در صدمه و اذیت مالیات بر همه چیز حتی سفیدی نمک و سیاهی ذغال بسته بلکه افزوده رؤساء روحانی را خانه نشین احکامشان را پشت گوش انداخته صریح گفتند و نوشتند تفکیک قوای روحانی از قوای جسمانی مرحوم آقای بهبهانی را درازاء آن همه صدمه و اذیت که در طریق مشروطیت متحمل شد مقتول نمودند آقای طباطبائی را در خانه خود نشانند و پیغام

دادند که اگر مداخله در امور کنید مثل آقای بهبهانی خواهید شد اما عدالتخانه چه عدلیه و چه اشخاص و چه اعضاء امید است در موقع خود ذکر شود در این مقام بیک سطر جمله معترضه میبردازم و آن این است یکی از موثقین نقل کرد که روزی رئیس اداره جهاد ارباب بهرام که از تجار بزرگ طایفه زردشتی و شخص عاقل بزرگی است در عدلیه بود رو کرد یکی از سادات و گفت مشروطه مانند اسلام شد چه جد شما زحماتی در اسلام کشید ولی نفعش را بنی امیه بردند و اولادش را کشتند حالا زحمات مشروطه را آقایان علماء و طلاب و سادات کشیدند نتیجه را این جوانان بی اطلاع و غیر مجرب میبرند و مؤسسين را هم میکشند باری جناب آقا سید محمد مهدی طباطبائی که اینگونه پیش آمد امور را دید با عدم استطاعت عازم بر مهاجرت از طهران گردید در ماه رمضان سال ۱۳۲۹ کتابخانه و اسباب خانه خود را حراج کرد و با فرزند خود آقامیرزا جعفر که جوانی است در حدود سی و از حیث علم و تربیت آراسته و در همه جا با پدر بزرگوارش بود بطرف ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت فرمود الی اکنون که زمان طبع جلد دوم تاریخ بیداریست این سید جلیل در جوار حضرت تامن الائمة (ع) مشغول خدمت بشرع مطهر است اگر چه این سید بزرگوار مثل سایر مؤسسين مشروطه در طهران دشنام و بد گوئی از عامه مردم نشنید و از اعمال بعضی خجالت نکشید ولی صدمات دیگر را خواهد دید مگر آنکه عقلاء و دانشمندان خراسان قدر زحماتش را بدانند چه اشخاص عالم بصیر بنحوی میدانند و می بینند زمانی را که اهالی آن زمان قدر این گوهر گرانبهای مشروطه را خواهند دانست و نیز امیدواریم که بزودی قوانین مشروطیت بگری شود و عموم ایرانیان از زیر بار استبداد و رفیثت خلاص شوند تا عامه مردم لذت حریت و معنی عدالت و سلطنت ملی را بدانند نگارنده در این موقع آقایان علماء اعلام که در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم و در بلده قم و در سفارتخانه عثمانی متحصن بوده متذکر میسازیم و نیز خاطر محترم بعضی از تجار محترم را که در سفارتخانه عثمانی متحصن بودند جلب مینمائیم که از جمله مؤسسين بزرگ مشروطه که خالصاً و تماماً بدون ریه و ریا و بدون توقع اجری زحمت در این راه مقدس کشید و در واقع در مقام فداکاری از مال و اولاد مضایقه نکرد چنانچه تاریخ ایام شاهد حال است جناب آقا سید محمد مهدی طباطبائی است که صورت ایشانرا تیناً و ثبر کاً صحایف تاریخ مترسم خواهد نمود .

### حالات آقا شیخ یحیی مدیر روزنامه مجلس

بیدار کننده ایرانیان منادی مسلمانان هواخواه حریت مؤسس مشروطیت دبیر و مدیر جریده مجلس آقا شیخ یحیی کاشانی تولدش در دهم ذی الحجة الحرام ۱۲۹۳ در بلده کاشان بوده بعد از تحصیلات فارسی و مقدمات عربی در نزد جد خود مرحوم ملا محمد حسین نطنزی تلمذ نمود مختصری از هیئت و حساب قدیم را نیز در نزد والد خود آموخته در سال ۱۳۱۲ برای تکمیل تحصیلات خود باصفهان مسافرت نموده یک سال و نیم در خدمت مرحوم آقا میرزا محمد هاشم چهارسوئی و آقا سید محمد باقر دریچه فقه و اصول خارج را استفاده نموده بالاخره مهاجرت بنجف اشرف نمود و در حوزه درس آقای خراسانی و سایر علماء اعلام وارد شد از آن بحار فیاض استفاضه فرموده بعزم وطن معاودت بکاشان و از آنجا در

سال ۱۳۱۶ هجری بزم سیاحت و تکمیل علوم عقلیه وارد طهران شده در سال ۱۳۱۷ در مدرسه افتتاحیه بتعلیم علوم صریح و فاریسی بطرز جدید مشغول بود در آنجا از اختلال و خرابی انجمن معارف اطلاعی حاصل نموده مدرسه را ترك و مقاله بعنوان مقاله مخصوص با اداره حبل المتین كلكته نوشته و در آن مقاله بعلوه تغلبهای انجمن معارف را آشكار كردن از امین السلطان هم بد نوشته بود از جهت استقرار و غیره و قتیكه روزنامه حبل المتین در طهران انتشار یافت اشخاصی كه مطلع شدند بر اینكه نویسنده آن مقاله بطور بیخبر صریح و اطلاع معلومات خود را روی كاغذ آورده است او را دعوت كردند بانجمن سرری و اجزاء آن انجمن آقا میرزا سید حسن برادر مؤید الاسلام و مرحوم آقا میرزا محمدعلیخان پسر مؤتمن لشكر و اعتضاد السلطان رئیس فوج خلیج و مئمر الملك و جمعی دیگر بودند مسلك انجمن قلع و قمع امین السلطان و كشف خیالات انجمن معارف بود و اصلاحات معارف باین جهت او را بمدرسه رشدیة وانجمن سری جلب نمودند.

در انجمن سری مشغول نوشتن مقالات و فرستادن با اداره حبل المتین بود مقاله چند در اعمال امین السلطان و رساله مفصلی در تاریخ یلتبکی امین السلطان نیز نوشته و این مقالات در حبل المتین كلكته درج و نشر شده و تدریجاً بمدیروزنامه برورش سرایت نمود این مقالات باعث شد كه امین السلطان عموم جراید فارسی را كه در خارج طهران طبع میشد غنغن و منع از ورود بایران كرد و هر چه این انجمن سعی در آزادی جراید كرد مفید نیفتاد تا آنكه قراردادند كه امتیاز روزنامه گرفته در طهران شروع بكار كنند دستخط مظفرالدین شاه بتوسط میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صادر و امین السلطان آنرا ضبط و منع كرد ناچار مطالب خود را در كتابیكه برای اطفال رشدیة باید نوشت نوشتند و در زیر هزار برده بعضی بیانات میگردند در بین طبع اعتماد السلطنه وزیر مطبوعات كتاب را گرفته مانع از طبع آن شد و این مطلب را بامین السلطان راپرت داد كه يك جمعی برضد او در مدرسه رشدیة تشكيل شده امین السلطان چند نفر را در خفیة بر آنها گماشت كه راپورت اعمال آنها را باو بدهند خفیة نویسها اطراف آنها را احاطه کرده بمحض آنكه يك كلمه در اثناء درس بشاگردان حالی میگردند فوراً راپورت آنرا می دادند امین السلطان باین مجمع كه هنوز اجزایش را نمی شناخت دشمن شد بمدرسه رشدیة هم بواسطه مؤسس آن كه امین الدوله بود و برای آنكه در بیداری اهالی سعی بود بد شد و سخت در صدد این مجمع و انجمن برآمد این هیئت هم موقع را مناسب دیدند كه مسئله استقرار را عنوان کرده در بیداری ملت كوشش كنند و بواسطه منع جراید و نطق ناچار از نوشتن لوایح و اوراق ژلاتینی شدند و اوراق زیاد كه همه بدون فحش مشتمل بر حقایق تاریخی و پلتیكی بود نشر دادند مظفرالدین شاه كه ساده لوح و خبلی زود حرف در او اثر میگرد نیز پادشاه وقت بود امین السلطان هم دشمن درباری زیاد داشت این اوراق ژلاتینی را بشاه عرضه میگردند در یکی از آن اوراق يك مقاله یلتبکی و يك غزل مندرج بود مقاله مبتنی بود بر بیان علت ترجیح دادن امین السلطان روس را بر انگلیس و قرض كردن از روس و غزل از اثر طبع فخر الواعظین كاشانی بود و چند بیتش این است :

ارمنی زاده میازار مسلمانانرا  
عاقبت خانه ظلم تو کند شاه خراب  
درس غیرت چه شود در کف ملت ظاهر  
عورت مردوزن از ظلم نمودی مکشوف  
کاسه لیسی تو از روس نه آرد نمری  
بکف کفر مده سلطنت ایمانرا  
پس چه حاجت که با فلاک کشی ایوانرا  
پاک از لوث وجود تو کند پستانرا  
باش تا برکنم از پای تو این تنبانرا  
کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمانرا

امین السلطان مضطرب شد که مبادا اینگونه لوایح بشاه رسیده مؤثر گردد و شاه او را عزل کند کسیکه تمام جراید را غنغن کرده و معارف را محو نموده بیداست که چه حد پریشان خواهد شد . اکیداً به آقا بالا خان ( سردار افخم ) سپرد که این اشخاص را باید بیدا کنید و باو حالی کرد که در مدرسه رشديه يك خبری هست بهر شکلی بود خانبا باخان نامی بعنوان ناظمی رخنه در مدرسه کرده و میرزا حسین برادر میرزا حسن رشديه را با خود متفق کرده و او را بقیطریه برده سیصد تومان میرزا حسین گرفت و نوشت که من میدانم برادرم باشیخ یحیی و آقاسید حسن جبل المتین و میرزا محمد علیخان و مشر الملک هم بابی و این فتنه ها را برپا میکنند و این اوراق خط آنهاست اعتضاد السلطان اتفاقاً یکماه قبل از این واقعه بساوه رفته بود والا او هم گرفتار میشد .

شب ۱۹ جمادی الاخر ۱۳۱۹ آقا شیخ یحیی را در خانه اش که در محله هفت تن بود گرفتار نموده با صاحب خانه و چند نفر دیگر که بعد از چند ساعت آنها را آزاد کردند و در همان شب اشخاص ذیل نیز گرفتار شدند :

آقاسید حسن جبل المتین - میرزا مهدیخان وزیر همایون - قوام الدوله - ناصر خاقان - موقر السلطنه - مشر الملک - میرزا محمد علیخان - میرزا سید محمد مؤتمن لشکر نوری . میرزا محمد علیخان در موقع گرفتاری از شدت اضطراب راه بام را گرفته مأمورین او را تعاقب نموده یا خودش افتاد یا او را افکندند هر چه بود از بام افتاد و بعد از چند ساعت در نظمیة بدرود حیات گفت باری آقاشیخ یحیی را در آن شب در خانه عین الدوله که در آن زمان حاکم طهران بودند نگاه داشتند و کاغذهای او را آورده جستجو کردند و چیزی نیافتند فردای آن شب آقاشیخ یحیی و آقا میرزا سید حسن را بردند بقریه مبارک آباد که ملک عین الدوله و در نزدیکی طهران است آقا میرزا سید حسن را در آنجا محبوس نموده متجاوز از دو سال او را بواسطه ملاحظه از برادرش مؤید الاسلام که مدیر روزنامه جبل المتین بود در محوطه باغ مبارک آباد محبوس داشتند .

خلاصه عکس آقا شیخ یحیی را برداشته و به امین السلطان دادند او هم بنظر شاه رسانیده که این شخص میخواست شاهرا بکشد و بقدری مسئله را اهمیت داد که پس از دو سال و نیم که عین الدوله صدراعظم شده بود و امین السلطان مطرود و منضوب بود باز مظفر الدین شاه راضی نمیشد که شیخ یحیی آزاد باشد در یستم جمادی الاولی ۱۳۱۹ چهار نفر سوار کشیکخانه حاضر شد دسهای آقاشیخ یحیی را بسته و او را سوار کرده بطرف اردبیل حرکت کردند پس از هشت روز او را بار دبیل رسانیده و قبض رسید گرفته مراجعت کردند حاکم اردبیل شاهزاده امامقلی میرزا و نایب الحکومه او شاهزاده

محمد حسین میرزا ظهیرالسلطان بودند و فوق العاده در آسایش این محبوس همراهی کردند چه آن زمان اهل علم را مراعات میکردند و اعمال آقا شیخ یحیی هم شاهد بر مظلومیت او بود .  
در این اثناء آقا شیخ یحیی مریض شد این دونفر اصیل مسلمان کمال مراعات و مواظبت را از او داشتند از هر حیث راحت و آسوده بود و برای استخلاص او هم زحمت کشیدند ولی بالجاست امین السلطان مفید واقع نشد از قراریکه فخرالاطباء برادر لقمان السالك برای آقا شیخ یحیی نقل کرده بود و بعضی شواهد صدق هم داشت امین السلطان تلگراف کرد که این شیخ را در چاه افکنند چاه هم تهیه شد ولی امامقلی میرزا حکم را اجراء نکرد و بهانه نمود که اردبیل جزء آذربایجانست باید حکم از طرف ولیعهد صادر شود نه از طهران .

علماء طهران و اردبیل و کاشان هر چه بامین السلطان در باب استخلاص شیخ گفتند و نوشتند مفید نیفتاد تا امین السلطان از صدارت ایران معزول و عین الدوله بجایش منصوب گردید در این بین طلاب را که در مقدمه تاریخ ذکر شد مقلولاً یا اردبیل فرستادند و در آنجا مغلول و پاهایشان در خلیلی بود آقا شیخ یحیی بواسطه آزادی مختصری که داشت بآنها سرکشی میکرد و همه روزه از مال خود یا از رفقای موقتی که در آن مدت تحصیل کرده بود و اکثر آنها از علماء بودند بآنها مخارج میرسانید بالاخره در (۱۵) رمضان تلگراف آزادی از طرف عین الدوله مخابره شد در این هنگام از قلعه خارج شده منزل نایب هباده الله مسکن گرفته در این مدت رساله در حجیت قطع نوشته بجناب میرزا علی اکبر مجتهد ارائه داده و شرح حالش را گفته آقای مجتهد زیاده متالم شد تا موقع حرکت نهایت همراهی را از او نموده اعانه نقدی بعنوان خرج حرکت برایش فرستاد .

نهم شوال ۱۳۲۱ از راه آستارا برشت آمده مرحوم امین الدوله مسبوق شد مبلغی وجه برایش فرستاد و عماد السلطانرا فرمود که باتفاق خود شیخ را بطهران رساند و او را راحت سازد .  
باری پس از مراجعت از اردبیل حرارتش زیاده گردید و کار خود را منحصر بنوشتن مقالات سیاسی داشته دو سال برای جبل المتین کلکته مقالات و اخبار نوشته و فرستاد که از نمره (۳۱) سال یازده شروع شده تا اواسط سال سیزده تمتد میشود از آن جمله مقاله اصلاحات جدید و ملاحظه حال شرق و غرب و ملاحظات تجارتمی راجع بر آه و غیره و غیره یکسالهم مدرسه رشديه را اداره کرد بالاخره میل بوطن اصلی نموده بطرف کاشان حرکت نمود و يك سال تقریباً در کاشان اقامت نمود و یکباب مدرسه بنام مدرسه علمیه در آنجا دائر نمود در بدو مشروطیت بطهران آمده و دبیری جریده جبل المتین یومیه را برعهده گرفته از شماره اول تا نمره (۲۲۰) یا بیشتر نوشته آنگاه تحریر جریده مجلس را متقبل شده از نمره هجده از سال دوم تا نمره (۱۵۴) که تعطیل شد تحریر مینمود در موقع استبداد صغیر بقدر مقدور در سفارت عثمانی و مجلس سری بعضی خدمات نموده بعد از اعاده مشروطیت روزنامه مجلس را در نجاب مدیر اداره نمود پس از نایل شدن آقا میرزا محمد صادق بوکالت مجلس آقا شیخ یحیی دبیری روزنامه را بعهده خود گرفته تا کنون که زمان طبع این تاریخ است بانهایت راستی

و درستی و وطن دوستی و ملاحظه نزاكت رفتار نموده وليكن اين ايام از دماغ سوختگی و خجالت از اعمال جوانان جاهل بی اندازه کدر و تیره است و اعجب من ذلك بی احترامی باین شخص محترم و مؤسس مشروطیت است که در این اوقات واقع شد که نگارنده را شرمساری مانع است که در این موقع درج سازد و امیدوارم که در موقع ذکر شود ولی همین قدر مینویسم آقا شیخ یحیی مانند سایر مؤسسان مشروطیت صدمه دید و اگر همراهی نایب المملطنه و بعض وزراء نبود شاید بکلی اجر خدماتش را برعکس میدید.

پایان جلد دوم







جلد سوم

تاریخ بیداری ایرانیان

عاری وقایع مشروطیت ایران

دوسال ۱۳۲۴ هجری

تألیف ناظم الاسلام کرمانی

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در کتاب دوم مرقوم شد که عین الدوله صدراعظم و شخص اول ایران که بلقب اتابک اعظم خوانده میشد از طرف اعلیحضرت مظفرالدین شاه در مقام نفی و تبعید و تفریق آقایان و ارباب حل و عقد بر آمد نخست شروع نمود بگرفتاری اشخاصیکه چندان محل اعتناء نبودند ولی در کار آقایان و بیداری مردم هم دخالتی داشتند که هم بمقصود خود رسیده باشد و هم ضمناً امتحانی از اهالی کرده باشد ؟ چه در تبعید میرزا آقا اصفهانی و میرزا حسن رشیدیه و مجدالاسلام کرمانی اذهان عامه را مشوب کردند باینکه آنها بابی و لامذهب بودند و در گرفتاری مهدی گاوکش که مقارن همین ایام بود چنین شهرت دادند که او از الواد و اشرار بود پس باید نفاق اندازد میان علماء و دور کند اشخاص کافی را از اطراف آنان .

مقام اول راتابک اندازه پیش برد و طوری سلوک کرد که آقایان علماء طهران به یکدیگر اطمینان نداشته که اگر تحریکات باطنی در کار نبود خود آقایان بهم افتاده بودند چه میرزا ابوالقاسم امام جمعه گرم عروس تازه دختر مظفرالدین شاه که از موقر السلطنه طلاق او را اکراهاً گرفته بودند شد ، حاج شیخ فضل الله بدخالت در امور دولتی و توسط برای گرفتن حکومت برای هر کس مشغول گردید ، حاج میرزا ابوطالب زنجانى باینکه اعلیحضرت معتقد باستخاره او میباشد قناعت کرده است ، آقا سیدعلی آقا یزدی از آقایانی است که در تبریز اعلیحضرت را پیشوا و مقتدا بود و این ایام اعلیحضرت باو عقیده تامی دارند این آقا باید بیطرف باشد که شاید يك روزی توسطی کند از آقایان او هم بهمین اندازه اکتفاء نموده است ، حاج آقا محسن عراقی که در عراق خیلی ظلم کرده است و منضوب دولت بوده حالا تازه شاه از تقصیرات او گذشته ساکت بلکه در خیال است خدمتی بصدراعظم کند که از اوراضی شود ، آقا سید ریحان الله که اهل حرم و اندرون شاه باو عقیده دارند و از او رساله گرفته اند و در خیالند که از او تقلید نمایند اگر داخل در حوزه آقایان شود خیلی متضرر خواهد شد و دیگر سهم امام باو نخواهند داد ، حاج شیخ عبدالنبی هم که مطیع حضرت و الاست هر طوریکه عین الدوله بخواهد او حرکت میکند ، آقا سید محمد پسر آقا سید علی اکبر تفرشی هم که تازه کار و بی پول و مایل بعین الدوله ، آقا سید احمد بهبهانی بیک جواب سلام قانع است ، آخوند ملا محمد آملی را بیک دادن مسجد و مدرسه را بتیول او بحال تطبیع نگاه داشته ، آقا سید احمد طباطبائی را که از نجباء و اهل دعاست دعا گو کرده است .

پس میماند چند نفری معدود که عبارت از آقای طباطبائی و آقای بهبهانی و حاج شیخ مرتضی و صدرا العلماء و آقا شیخ محمد رضا قمی و معدودی دیگر که اینها هم بیک فشار از هم در رفته و شیرازه آنها گسیخته خواهد شد این آقایانهم بحدی ترس و بیم ورجا و امید دارند که در یک شب حاج شیخ مهدی سلطان الذاکرین از طرف جمعی که در خانه آقا میرزا مصطفی انجمن کرده رفت منزل آقا سید علی آقا یزدی و خواهش نمود که آقا در میان افتد و بین صدراعظم و آقای بهبهانی را صلح دهد دیگر آقا بچه

ملاحظه مسامحه فرمود و اقدام باین صلح نکرد بمانند در موقعی دیگر ذکر خواهد شد اما مقام دوم که تبعید و نفی و تفریق آقایان باشد چون محتمل است موجب بلوا و شورش گردد مقدمه شروع نمود به تبعید اشخاصی که اطراف آقایان را دارند و صورتی داد به اعظام الممالک که متجاوزان صد نفر را نوشته بودند که از آنجمله بود حاج شیخ محمد واعظ که از واعظین بزرگ و مقدسین از اهل منبر بود که مدتی در مهاجرت صفری در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم در بیداری مردم سخن میراند و نطق میکرد در این ایام هم که ایام وفات صدیقه کبری فاطمه زهراء دختر پیغمبر خداست در مجالس روضه و مصیبت در بالای منابر صریح و آشکار بر ضد عین الدوله نطق میکند اگرچه بعضی از عقلاء که اطراف عین الدوله بودند و بشیخ واعظ ارادت داشتند قصد عین الدوله را با آقایان اطلاع داده و در شبها حاج شیخ محمد واعظ در خانه خود نماند و از صدماتیکه باهل و عیال مهدی گاو کش وارد آمده بود حاج شیخ واعظ بی میل نبود که او را در روز و در خارج خانه خود بگیرند اگرچه عین الدوله در این مقام خبط و خطای بزرگی کرد که مانند مهدی گاو کش شخصی را در شب میگیرند که اگر در روز هم او را میگرفتند احدی در مقام معاونت او و معاونت مأمورین دولت بر نمی آمد ولی مثل حاج شیخ محمد واعظ کسی را که هم از علماء و مقدسین و هم طرف وثوق و اعتماد عامه است حکم میدهد که هر زمان دست باو یاقند او را مأخوذ دارند اگرچه در روز باشد باین جهت بمقصود خود نایل نگردید و شد آنچه شد.

جملاً روز چهارشنبه هیجدهم جمادی الاولی سنه ۱۳۲۴ هجری مطابق سال ۱۹۰۶ میلادی دو ساعت از آفتاب گذشته حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی سواره رسید نزدیک خانه قنبر علیخان که در محله سریولک واقع است و برخورد بمأمورین دولت که عبارت بود از یک نفر صاحب منصب مستی میرزا احمدخان و دو یست نفر سرباز از فوج قزوین در این مقام هم عین الدوله خطا کرد چه ممکن بود یکنفر فراش شیخ واعظ را به احترام پیرد نزد عین الدوله دیگر جمعیت و سربازی لازم نبود.

باری میرزا احمدخان شیخ را نگاه داشت و گفت بسم الله برویم حاج شیخ محمد گفت کجا برویم و من کیستم میرزا احمدخان گفت تو حاج شیخ محمد واعظ سلطان المحققین میباشی اما کجا برویم عجله خانه اتابک بعد محبس دولتی (ان جهنم لموعده کم اجمعین) شیخ واعظ گفت من مطیع امر و حاضریم لیکن خوبست شما از عقب من بیایید و هر جا که میخواهید سرا بایرید بگوئید خودم میروم خواه خانه اتابک و خواه جای دیگر اگر تخلف کردم از عقب سرا با گلوله بزنید بجهت آنکه اگر اهالی طهران مرا اسیر شما ملاحظه نمایند خوف فتنه و فساد است بهتر آنست که یکنفر همراه من باشد سرباز و فراش از عقب بیایند احمدخان قبول نکرده اطراف الاغ شیخ را احاطه کردند چون نزدیک مسجد و مدرسه حاج ابوالحسن معمارباشی رسیدند طلاب مدرسه با اهل گذر اجماع کرده مانع عبور و بردن حاج شیخ شده احمدخان واعظ را پیاده و داخل در سربازخانه نمود که نزدیک مدرسه واقع بود واعظ حالت مظلومیت خود را بخصوع و خشوع و اذکار و ادعیه بمردم مینمود که در آن زمان اسلحه خوبی بود برای دفاع از ظالم دقیقه بدقیقه بر اجتماع مردم افزوده گردید طلاب از اطراف خیر شده و در آنجا جمع گردیدند خبر با آقای بهبهانی رسید آقایان سید احمد پسر خود را با عده از طلاب و سادات برای استخلاص واعظ

فرستاد طلاب که خود را غالب تصور نموده ریختند بطرف سربازخانه در این اثنا شیخ حسین ادیب‌الذاکرین کرمانی که بعد بلقب ادیب‌المجاهدین و شغل ناظمی از طرف ملت معرفی گردید و از فضلا از اهل منبر بود و صدقات بسیار در بیداری مردم متحمل شد رو کرد بر مردم و گفت ای مسلمانان یغبر ما را امر کرده است به اعانت از مظلوم اینک من خودم را فدائی این واعظ مظلوم و خادم سید الشهداء مینمایم. شما خود دانید و تکلیف خود و رو آورد بطرف سربازخانه و درب سربازخانه را مفتوح نموده با معاونت طلاب شیخ واعظ را بیرون آورده بطرف مدرسه حرکت کردند احمدخان سلطان چون دید اسیر و محبوس او را در بردند سرباز حکم داد که واعظ را با گلوله بزنید سرباز اطاعت نکرد دفعه ثانی حکم شلیک داد این دفعه چند تیر تفنگ خالی شد یک تیر آمد بران ادیب‌المجاهدین خورد و او را بزمین انداخت.

### مقتول شدن سید عبدالحمید

از قضایای اتفاقیه کامل مجید فاضل رشید سید سعید مرحوم سید عبدالحمید که از طلاب و اهل علم بود بازبان روزه از درس آقامیرزا محمد تقی مجتهد گرگانی مراجعت کرده و کتابهای درس خود را در زیر بغل داشت بآن محل رسید و آن هنگامه و شلیک سرباز را دید خطاب به احمدخان کرد و گفت مگر تو مسلمان نیستی چرا امر بشلیک کردی مگر اینها مسلمان نیستند مگر این ادیب نوکر سید الشهداء نیست که در خون خود میغلطد اگر دولت از تو مؤاخذه میکرد میگفتی که ملت هجوم آورد و حبسی را برد احمدخان از غیظ و تغیر تفنگی از یکی از سربازها گرفت و بطرف سید فریب می کس خالی نمود بعضی گویند در شلیک اول تیر احمدخان بسید گرفت و تیر پسر احمدخان با ادیب‌المجاهدین رسید. بالجمله سید عبدالحمید بهمان رسیدن تیر افتاد ولی ادیب‌المجاهدین خود را بمدرسه رسانید و در آنجا افتاد.

مردم سید عبدالحمید را آوردند بمدرسه معمارباشی و در آنجا خوابانیدند حاج شیخ محمد خود را انداخت روی نعش سید و گفت آقای من چه میخواهی سید جواب داد فدای آب که عطش مرا اذیت میکند تا آب حاضر شد سید از این دارقانی بنادر باقی رحلت فرمود حاج شیخ محمد که مظلومیت سید را مشاهده نمود خون سید را بصورت و محاسن خود مالید صدای گریه و ضجه از مردم بلند شد سادات و طلاب صداهای خود را بلند کرده زنها بنای شیون و گریه را گذارده در این بین قزاقها با سیف‌الدین میرزا مدیر توپخانه رسیدند حال را که بدین منوال دیدند نعش سید را برداشتند و در بردند چه رسم دیوانیان این بود که در این گونه موارد کشته را در میبردند که مستمسکی بدست علماء و اهالی نباشد فلذا نعش سید را برداشتند و بردند بعض از مردم که حال را چنین دیدند ادیب‌المجاهدین را بر پشت گرفته او را برده و بخانه اش رسانیدند.

در بین این واقعات جناب آقا میرزا سید جعفر صدرالعلماء باعده زیادی از سادات و طلاب رسیدند (علی کوهی) که یکی از جوانان غیور آن محله بود چون چشمش بصدرالعلماء افتاد و دانست که مسئله

بزرگ است از قزاق و سرباز تعاقب نمود و نعش سید عبدالحمید را پس گرفته و معاودت داشت بمدرسه و بامر صدرالعلماء و معاونت طلاب و سادات نعش سید را بردند در مسجد جامع آقای بهبهانی و صدرالعلماء و سایر بستگان ایشان در مسجد جامع اجتماع نموده دکان و بازارها و سراها عموماً بسته شد .

ادیب المجاهدین کرمانی در خانه خود افتاده خون ازران او جاری زن و اطفال او اطرافش را گرفته در عوض معالجه برایش گریه میکنند بیچاره باین صدمه و باین بیچارگی ترس دارد که او را ببرند نزد عین الدوله اگر چه بعد از این اعلیحضرت مظفرالدین شاه دستخط فرمود که او را ببرند بمریضخانه دولتی و طبیب و جراح برایش فرستادند و پس از چهارماه که هستی و اندوخته او تلف شد حالش خوب و از بستر برخاست و در واقعه بسیار دمان مجلس هم تیر خورد در آستر آباد و مازندران هم خیلی صدمه دید ولیکن الیوم در خانه خود در بین خون غلط میزند و تکلیف خود را نمیداند .

نگارنده در این مقام استشهاد میآورم بیک بند از بیست و پنج بند اشعار فسیح الزمان سید رضوان که گفته است :

بی حربه چونکه جیش خداوند ذوالمنن	بر حریبان شدند دلیرانه صف شکن
سلطان فوج یاور عبدالمجید داد	فرمان قتل جنگی از خبث خویشتن
شلیک با تفنگ نمودند حریبان	مجروح ساختند بیک حمله چند تن
در آن میانه سید و سالار سروران	عبدالحمید فخر زمان مفضل زمان
غافل ز ره رسید و ز هنگامه بیخبر	انگشت حیرتش بشد آنگاه در دهن
چشمش بسوی معرکه افتاد محو و مات	از کارهای چرخ ز غوغای سرد و زن
ناگاه بملاحظه سلطان فوج دون	تیری زد آتشین بتن شمع انجمن
مابین سینه و گلویش تیر جا گرفت	وزیشت او بدر شد و جانش شد از بدن
هم بیگناه بود و هم از خلق منزوی	هم بد غریب و بیگس و هم دور از وطن
تیرش بسینه خورد بمظلومی حسین	قلبش بگشت یاره بمجروحی حسن
تا جان برفت از تن جان جهان برون	زد صیحه جبرئیل که ای حی ذوالمنن

از نوحسین کشته ز جور بزید شد

عبدالحمید کشته عبدالمجید شد

(عبدالمجید اسم عین الدوله است و این اشعار بیست و پنج بند است که اگر نگارنده را مانمی نباشد بیست و چهار بند دیگر را هم در موقع درج تاریخ میدارد) .

مجملاً نعش سید عبدالحمید و حاج شیخ محمد واعظ را آوردند در مسجد جامع آقای بهبهانی هم قبل از دیگران خود را رسانید بمسجد جامع آقایان علماء هم که شنیدند آقای بهبهانی رفته بمسجد جامع هر یک خود را باورسائیدند .

جناب آقا شیخ محمد رضا مجتهد قمی که از متشیخ علماء و مرجع امور شرعیه و در نزد خواص و عوام اهمیت بسزا و ملجاء و پناه عموم اند با عده از طلاب وارد بمسجد جامع شدند با اینکه در مهاجرت او با

نیز در زاویه مقدسه بودند قوتی به آقایان داد چه مقدسین و طلاب را نظر تامی بایشان بود صدماتی که باین وجود محترم وارد آمد در موقع خواهد آمد انشاء الله .

باری جمعیت آقایان ساعت بساعت در مسجد جامع زیاد میشد و ضمناً هر يك از آقایان که از محله خود حرکت میکردند مدارس آن محل تعطیل مردم و کسبه با آقایان حرکت میکردند و اکثر از آقایان در مسجد جامع جمع شده جز آقای طباطبائی که جنابش در مسجد شیخ عبدالحسین که از مساجد و مدارس معتبره طهران است وارد شد و آنجا را اختیار فرمود در این اثناء از طرف آقای بهبهانی جمعی آمدند نزد آقای طباطبائی که مردم نعش سید را آورده اند در مسجد جامع و ما هم همگی در اینجا جمع شده ایم بملاحظاتی مسجد جامع بهتر است از مسجد شیخ عبدالحسین خواهشمندم شما هم تشریف بیاورید بمسجد جامع و اگر شما هم ملاحظه اهمی را نموده اید بفرمائید تا ما آمده و آنجا جمع شویم پس از مذاکرات معلوم شد مسجد جامع اولی و انبسط است از مساجد دیگر فلذا آقای طباطبائی در اول ظهر روز چهارشنبه هیجدهم جمادی الاولی از مسجد شیخ عبدالحسین حرکت فرمود متجاوز از یانصد نفر سادات و طلاب و کسبه از عقب بودند بنده نگارنده در آن روز شوری در مردم دیده جمعی از جوانان و اطفال این شهر را بلند میخواندند ( برس فریاد امت یا محمد ) حاج شیخ فضل الله که تا با امروز وارد حوزه اسلامی نشده بود نیز با کوبه و جلال و عده از مردم محله سنگلج وارد مسجد جامع گردید در وقت ورود بر آقایان سید احمد یا مناری دست بقداره نمود که مردم را عقب کند و راه برای ورود شیخ باز نماید که آدمهای شیخ کمان کردند کشیدن قداره برای نزاع است آنها هم مستعد و مهیا شدند و در مقام مدافعه حاضر شدند که عقلا زود ملتفت شده و دفع اشتباه نمودند . آقای طباطبائی فرمود ای مردم امروز روز اتحاد و یگانگی است بغض و کینه دیرینه و اغراض شخصی را کنار گذارده در زیر لوای اتحاد و توحید در این دوره سلطنت که وزراء خائن و پادشاه رؤف و مهربان و مایل بمعذلت و مساوات است همگی متفقاً نواقص سلطنت را تکمیل نمائید و سلطنت اساسی را از پادشاه بخواهید قانون معذلت را دایر کنید آقایان گفتند عین الدوله را باید از کار انداخت که امروز مانع پیشرفت کارها و مقاصد ماست آقای طباطبائی فرمود اگر عدالتخانه را بریا نمودیم دیگر عین الدوله داخل آدمی نیست آراه همگی بر این قرار گرفت که در مسجد بمانند و سایر آقایان راهم حاضر نمایند تا مقاصد انجام بگیرد مردم رفتند برای حاضر کردن سایر آقایان جمعی هم رفتند برای آوردن آقا سید ریحان الله مجتهد بروجردی چون آقا ضعیف البینه و علیل المزاج بود خود را بحالت ضعف انداخت و اظهار مرض نمود ولی مردم اصرار نموده آقا را سواره بمسجد جامع رسانیدند لدی الورد آقا بحالت غشوه افتاد آقایان گفتند حالا که شما مریض و علیل میباشید اگر مایل بماندن نمیباشید مراجعت فرمائید بخانه آقا فرمود بلی میروم ولیکن در مقاصد شما حاضریم و مخالفت نمیکنم پس از یکساعت توقف بخانه خویش معاودت نمود جز معدودی از علماء سایرین همه حاضر شده مردم هم نعش عبدالحمید را در وسط مسجد گذارده و سینه میزدند بزازه هم فوراً چادری آورده در صحن مسجد سر ابرده عزارا برپا نمودند .

روز پنجشنبه ( ۱۹ ) جمادی الاولی سال ۱۳۲۴ هجری - امروز دکانین و سراها را بسته تجار

و کسبه در مسجد و اطراف مسجد جامع جمع شدند از طرف دولت سر بازارها در کوچه و بازار چاتمه زدند عین الدوله و نصر السلطنه و امیر بهادر وزیر دربار از نیاوران که عمارت بیلاقی سلطنتی در آن واقع است بشهر مراجعت نمودند اگرچه نیاوران در یک فرسخی و نزدیک شهر است و آمدن صدراعظم بشهر ازومی نداشت ولیکن قتل سید عبدالحمید در نزد شاه امری فوق العاده بنظر میآید پادشاهی که از صدای رعد و برق بترسد و سید بحرینی او را بحر ز خود نگاهداری کند یک دفعه بشنود که یکنفر سید عالم غریب بدون تقصیر بجیش او کشته شد البته احتمال خرابی طهران و تزلزل تخت سلطنت را خواهد داد خصوصاً که مریض هم هست باین جهت صدراعظم مجلس مشاورت درباری را در شهر قرارداد که بلکه یک ساعت زودتر بمقصود خود برسد و نگذارد آتش فتنه مشتعل تر گردد و از طرف دولت که عبارت از رای و خیال عین الدوله است پیغام آمد برای آقایان که شما بروید در خانه های خود تا ما امور شما را اصلاح نمایم آقایان جواب دادند مقصود ما تأسیس مجلس عدل است که بعد از این کسی ظلم و تعدی و اجحاف ننماید و چون عین الدوله مانع عدالتخانه است و دستخط شاه را اجراء نمیتواند و قول شاه را بفعلیت نمیرساند پس خائن دولت و ملت است باید از مسند وزارت برخیزد.

عصر امروز حضرات بزازها که بعد از طلاب دومین انصار حجج اسلامیه بودند پیراهن خون آلوده سید عبدالحمید را بچوبی نصب نموده و دسته بسته بحالت سینه زدن که خبر از مصیبت بزرگی میدهد در بازارها و اطراف مسجد جامع و مسجد شاه حرکت کرده پس از آن به مسجد جامع مراجعت نمودند کسی متعرض و مانع آنها نشد. شب جمعه را آقایان در مسجد ماندند باینکه اطراف مسجد را سر باز گرفته بود باز مردم میآمدند آقایان هم مشغول عبادت و بندگی خدا بودند عده از آقا زاده ها هم در یک گوشه مشغول مذاکره و تهیه مقدمات فردا میباشند چون هوا گرم است و سطح بام مسجد جامع هم برای هوا خوری و تبرید مناسب فلذا حاج شیخ محمد واعظ وقت را غنیمت دانسته رفت بالای منبر و قدری مردم را موعظه و ذکر مصیبتی هم نمود در وقت سحر آقا میرزا مهدی پسر حاج شیخ فضل الله طلاب را بیدار نموده مشغول عبادت شدند کم کم مردم بیکار و عوام هم که در مسجد خوابیده بودند بیدار شده صدای یا الله در تمام شهر پیچیده بود و اگر شاه در شهر بود البته این صدا در او اثر تامی میبخشید ولی افسوس که شاه در نیاوران بود و اگر در بین این صداها یکنفر برای رفاهیت نوع یا الله میگفت هر آینه خداوند تبارک و تعالی می شنید و دعوتش را اجابت میفرمود و روزگار آتیه ایرانیان باین حال حالیه نمیرسید ولیکن نیات مختلف و مقاصد منشئت با اینحال نگارنده را بقسمی حالت منقلب بود که نزدیک بود واقعا باور کنم صدق وصفای حالت را و بروم بطرف خدا که ناگاه چشمم بکوشه افتاد جمعی از آقا زاده ها را دیدم که بحالت خنده و ذوق کنانه رو کرده اند باین مردم بیچاره و میگویند ای آلت اجرای خیالات جنک ما دولتی نیست والا تهیه سلاح میدیدیم بلکه نزاع یلتبکی شخصی است صدا را به (یا الله) بلندتر کنید تا ترکها که در شهر میباشند بهیجان آیند و خبر بشاه برسانند و عین الدوله را معزول نمایند در این اثنا که حال یأس مرا گرفته بود یکدفعه آقا سید جمال الدین را در حرکت دیده و التفات خود را باواظهار کردم گفت مقصود ما باید در ضمن همین کارها و همین اشخاص و همین اقراض انجام داده شود



هر مقصود مقدسی در ضمن مقاصد و اقراض باطله حاصل آمد قدری حالم بجا آمده شروع کردم بگفتن یا الله بحدی صدایم بلند شد که سینه‌ام گرفت و در ضمن دعا میکردم خدا یا مردم را از شر این آقا زاده‌ها آسوده بفرما گویا دعایم مستجاب نشد چه بعض از آنها را امروز می‌بینم بر عرض و ناموس مردم مسلط شده‌اند و در این شش سال مقدمات ریاست خود را بعمل می‌آورده‌اند .

بازی دانشمندان و وطن‌دوستان امشب را در شهر پراکنده و در جماع مخفی مشغول کار میباشند میرزا عباسقلی خان قزوینی که مدیر انجمن مخفی آدمیت بود شنید سربازها را عوض نموده‌اند و آنها را امر نموده‌اند بقتل و غارت لذا در ساعت سه از شب گذشته خود را رسانید در قراولخانه پای قاپوق که صاحب‌منصبها در آنجا جمع بودند و بر آنها وارد شده تا ساعت پنج از شب گذشته مشغول نصیحت و اندرز آنها بود و گفت فوج شقاقی اگر نسب خود و تاریخ زمان گذشته را نمیدانند من میدانم صدماتی که از طایفه قاجاریه بر رؤسای این طایفه رسید با حدی نرسیده است و انگهی بکدام موجب و کدام جیره خود را طرف با ملت خود میکنید آیا میدانید طرف شما کیست آیا میدانید طرف علماء و سادات و ذریه فاطمه و اولاد امام حسین میباشند اگر بکنفر سید بتیر شما کشته شود تا ابد فوج شقاقی مورد لعن و سالها روضه خوانها در بالای منبر شما را همدوش بنی‌امیه بزبان می‌آورند فوج قزوین که شلیک کردند و سید عبدالحمید را کشتند امروز مورد لعن و نفرین و تنفر عمومی واقع شده‌اند بالاخره مدیر آدمیت در امشب تا پنج ساعت از شب گذشته در قراولخانه میدان پای قاپوق ماند و از صاحب‌منصبان فوج شقاقی قول و عهد گرفت که شلیک مردم نکنند و اگر حکم دولت بر شلیک شد مخالفت کنند هر یک از صاحب‌منصبان و رؤساء فوج که آنجا حاضر بودند قول داده و بر طبق عهد خود قسم یاد کرده از آنجا بیرون شد دیگران مانند مدیر آدمیت در بین سرباز و توپچی افتاده از آنها قول و عهد گرفتند باین جهت مردم در این دو روز دسته بسته در بازار و خیابان و سبزه میدان تا نزدیک ارتک دولتی رفته احدی متعرض آنان نگردید .

روز جمعه بیستم جمادی الاولی ۱۳۲۴ هجری - در این روز تمام بازارها بسته است و بر عده سربازها افزوده گردید مردم نعش سید عبدالحمید را در مسجد امانت گذارده مجلس ترحیم و ختم را منعقد نموده و لباس مظلومیت و عزا را پوشیده . عین الدوله هم امروز سربازها را که محافظت شهر با آنها بود عوض و تبدیل نمود فوج دیروزی را در کوچه‌های دور از مسجد و اطراف مسجد را فوجی دیگر گذارد طلاب و سادات پیراهن و عمامه خون‌آلود سید عبدالحمید را بالای چوبی علم نموده مردم هم اطراف آنها را گرفته بسرو سینه میزنند آقا سید زبیر علی‌الله روضه‌خوان که از سادات با فضل می‌باشد در جلو سادات این مصرع را بحالت حزن و عزا میخواند (یا حضرت صاحب زمان الامان) طلاب و سادات هم همین مصرع را جواب میگفتند سایر کسبه هم در زیر علمی دیگر که از عمامه سید مقتول حاضر کرده بودند باین مصرع متکلم بودند (یا محمد امتت از دست رفت) اطفال کوچک از سید و غیر سید ازدحام نموده همگی بسرو سینه میزدند و در جلوه‌سته عزاداران حرکت میکردند چون در مسجد جمعیت زیاد بود و هوا گرم برای آنکه هوا متعفن و غلیظ نشود و با قایان اذیتی وارد نشود عازم شدند که مانند روز گذشته بروند در بازار و بحال گردش در بازار سینه بزنند آقای بهبهانی ملتفت شد و در مقام منع بر آمد که از مسجد خارج